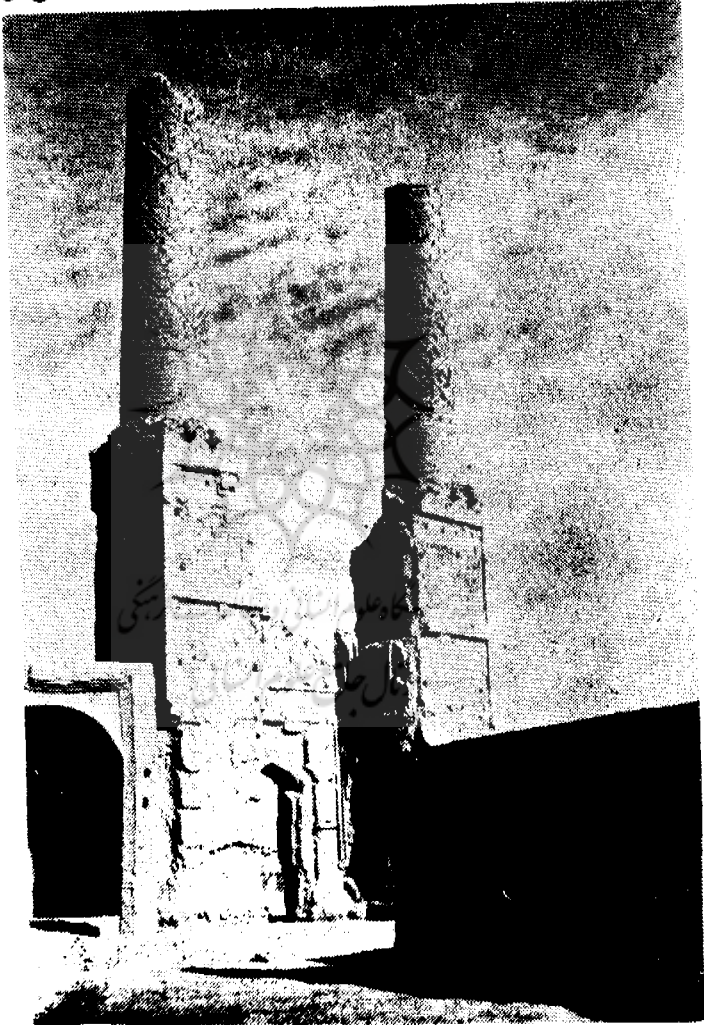


گشتی در خاک یزد

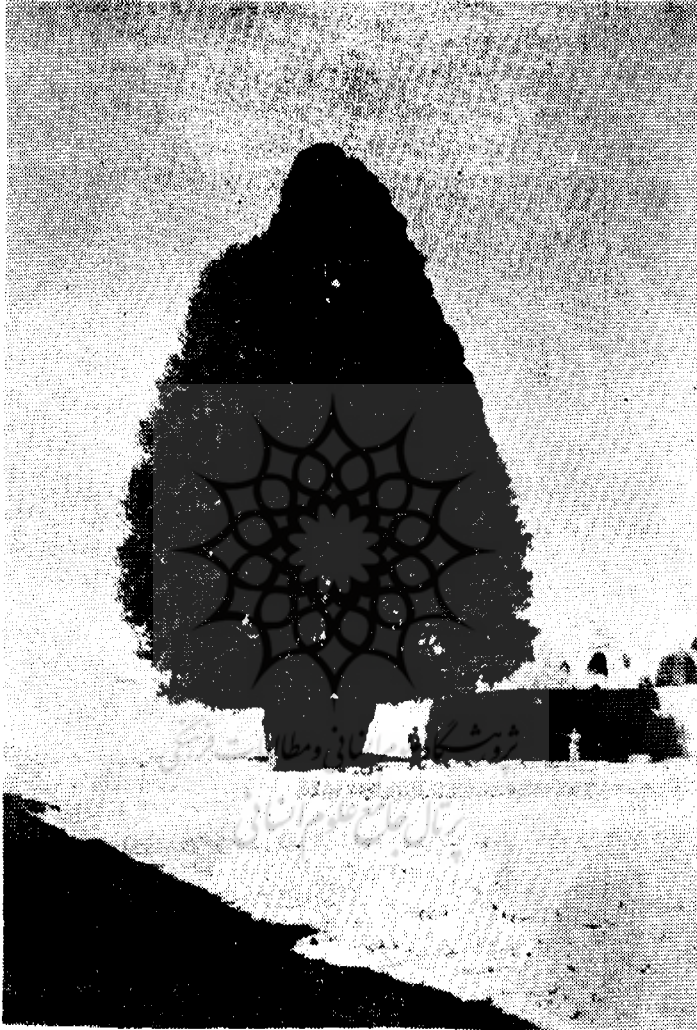
-۳-

باری، پس از راندن چهارده فرسخ در بیابان و کویر (بجای بیست فرسنگ شاهراه) به ابرقو رسیدیم. ابرقوشهری است که مخصوصاً در قرن هشتم اهمیت بسیار داشت. جزین چون این شهر در دوران درازی بر سر راه ابریشم بود و کاروانهای حمله از آن عبور می کرد تجارتش



منار نظام الملک

رونق داشت . امروز شهر کمی است و کم مایگی یافته . چندان که در مثال جای از نامناسب و دور افتاده ابرقورایاد می کنند اما جایی آرام و دلپذیر و پرازسنت است .
بقایای آثار قدیمه و دیدنی در شهر و اطراف آن نسبت بدان مقدار که در کتب ذکر شده و با توجه به اهمیت سیاسی و تجاری قدیم شهر کم است ، یعنی اکثر آرا از بین برده اند یا حوادث و گزند



سرو بزرگ و مجلل ابرقو

باد و باران آنها را به فنا کشانیده . حتی حدود پانزده سال قبل حاکم ناپخته وقت بنای پر آرایش و منقش مشهور به طاووس را که مقبره یکی از ملوک و از قرن هشتم باقی بود به آب بست و ویران ساخت و همان کاری کرد که مغولها می کردند ، و ما آن قوم را خونریز و بی تمدن می خوانیم و لمن می کنیم !
نیمروز اول مسجد عظیم جامع ، گنبد سیدون ، بقعه طاووس الحرمین ، مسجد حاجی

کمال ، امامزاده احمد ، قطیبه را (که بقعه‌ای بوده) دیدیم . شب در سرای مردی مهمان - نواز و مطلع خسیدیدیم و صبح گردش و گشتمان رادرشهر ادامه دادیم و به سیدون یاسید گل سرخ (که حتماً مزار یکی از ملوک محلی بوده) و دو منار مدرسه نظام الملک و مساجد شهر و سر و عظیم و باوقار و پیرسبز پوش سر کشیدیم و عکس برداشتیم . پیرسبز پوش که آنجا را پیر حمزه هم می گویند تازه از زیر پنجه‌های بی‌هنر تعمیر کار در آمده بود . چون اداره باستانشناسی خواسته است که تعمیر کی بکنند مقداری گاه گل زمخت بد رنگ را به طرز کثیفی در اطراف ظریف‌ترین گچ بریهای قرن ششم مالیده‌اند و برآستی بر چنین بی‌ذوقی و بی‌هنری و بی‌علاقگی آفرین و صد آفرین باید خوانند . در کنار سرو هم خاکستر آتشی تازه دیدیم و حکایت از آن می کرد که ما مورد حافلی ندارد . حتماً اداره جات دولتی می گویند که این سرو بنا بر تخمین علمی چهار هزار سال از عمرش گذشته و صدمه‌ای ندیده ، پس حالاهم عیبی نمی کند ! اما بر سازمان حفاظت آثار ملی فرض است که دور تا دور این سرو زیبا و کهن را باندره آهن محدود و محصور کنند و اگر چه در جای پرتی قرار دارد راهی برای آن بسازند . چون دکتر محمود مهران خود دوستدار و دوستوار قدیم است امید بسیار داریم که چنین لطفی رادر حق درختی باحشمت و جلال که از عظیم‌ترین درختان شاداب و سرزنده این مملکت است فوراً اعمال فرماید .

بجز شهر ابرقوه به آبادیهای دوسوی شمال و جنوب آن رفتیم . یعنی از یکسو به آبادیهای که بر سر راه قدیم بوانات واقع می‌شود و در یکی از دهات آن بنام هک بقعه سنگی بلندی به نام گنبد سنگی دیدیم که در عهد مغول ساخته شده . در هک و مهر آباد که ده مجاور آن است از دو مسجد جامع ویرانه قدیمی دیدن کردیم . در مسجد مهر آباد یک قطعه گچ کاری کهنه با نقش کهنه از اواخر سلجوقی هنوز باقی است . هر دو مسجد تقریباً به تل خاکی بدل شده ، چون خمیر مایه بنای هر دو گل و خشت بوده است .

شب دیگری در ابرقوه ماندیم تا بتوانیم که از سوی دیگر شهر قسمتی از راه قدیم ابرقوه به اصفهان و در روابط قدیمش را ببینیم . ابتدا به گنبد عالی و کوه صفا و بی بی سارا خاتون که از بناهای کهنه شهرست سر کشیدیم . گنبد عالی از نقاشی هنر و عظمت ساختمانی قرن پنجم است و تعجب است که هنوز پا بر جاست . مقبره‌ای است هشت ضلعی ، بلند و خوش طرح و کاملاً تحت تأثیر معماری شمال ایران . چیزی است نظیر برج رادکان و مقبره قابوس و جز اینها . بحقیقت جواهری است که بر سر کوهی درخشان است و تارک شهر را زینت داده . اینجا هنر و ظرافت باصلاط و تیرگی درهم شده و این بنای عالی را وسیله « جلب سیاح » کرده است .

نیز به « مسجد بیرون » رفتیم . مسجدی است که بیرون شهر افتاده و روبرو ویرانی است . آنچه در آن تاریخی و قابل ذکر و ثبت است یک کتیبه نسخ خوش به کاشی معرق منصوب بر پیشانی در گاه آن است که قسمتی از آن را موقوفه خواران شکسته و نابود کرده‌اند . زیرا تمام متن کتیبه ذکر موقوفات و نام واقف و موضوع مصرف عوائد بوده است . به ستوده گفتم باز به سنت عمل کرده‌اند ! هر جا که وقفی بوده است خورده‌اند و برده‌اند ! متن باقی مانده این کتیبه و دیگر کتیبه‌هایی که دیده‌ام ضبط کرده‌ام که در کتاب مستقلی طبع و نشر خواهد شد .

از آنجا به آبادیهای مغرب شهر راندم . قصدمان « شهر سفید » بود که مردم آن را از عهد نوح می‌دانند ! آنجا مقداری آبکنند و تپه‌های طبیعی است که در مسیر سیلابهای قرون واقع شده و نمای ویرانه‌ها و خرابه‌های قدیمی یافته است . نظیر این منظره در راه بم به زاهدان به میزان وسیع‌تری دیده می‌شود که باد وسیل چنین وضع عجیبی رابه وجود آورده است .

دراة چند آبادی کنارهم رادیدیم و به دور باطی رفتیم که یکی به شهر هفت و دیگری هشت فرسنگ فاصله دارد . رباط اولی کهنه تر و کوچک تر و تمام از سنگ ساخته شده و روه فناست و یازده اطاق باستف گنبدی در چهار طرف داشته است . رباط دوم که آن را شاه نشین می گویند با این رباط يك فرسخ فاصله دارد و هزار متر مربع مساحت تقریبی آن و تمام سنگی است . اطاق و بنای زیادی ندارد و از مختصرانیة آن چیزی بجز دیوار و برجها بجای نیست . در کنار این رباط سه اطاق سنگی قدیمتر هست . این رباط و اطاقها باید از دوران سلجوقی و مغول و مربوط به دوران آبادانی راه قدیم اصفهان برابر قوشیراز باشد .

غروب از ابرقوبه سوی ده شیر حرکت کردیم . گذاران از راهی است که میان کفه و کویر می گذرد . هیبت کویر گیرنده و سکوت خمیزست . ترسی هم در دل آدمی زاد بر می انگیزد ، خاصه به هنگام غروب . امروز که با توموپیل می گذریم چنین است . وای بر آن دوران که کاروان در يك روز بیش از شش فرسخ پیش نمی رفت .

از ابرقوتاده شیر ده فرسخ است و هیچ نشان از آب و آبادانی نیست . در میان راه رباطی کوچک و گلی بنام خان سرخ بوده است که بکلی منهدم گردیده . ده سال قبل که از همین راه با ستوده و حافظ فرمانروایان گذشته بودیم بسیار خراب و کم آمد و رفت بود . حالا راهی منظم و خوب است . و این هم تمجیدی از اداره مبارک راه !

تاریک شده بود که از ده شیر راهی **عبدالله** شدیم . در دل شبی تاریک پس از سه بار راه گم کردن و پیش رفتن و باز گشتن ، عبدالله را که در بن دره ای مخفی بود یافتیم و به خانه دهقانی ارجمند فرو آمدیم .

بامداد باران رحمت بر سر کویر خشک و کوهستان تافته بارید و طراوتی دیگر و زیبایی خاص والوان مختلف به بیابان بخشید . عبدالله قدمتی ندارد قلعه و قبرستانش قریب دوست ساله بود . سنگ قبرها سند این گفته است . از عجائب این محل درختان سنجد قتلور است که جای دیگر سنجد بدین کهنگی و قدمت ندیده بودیم .

آبادی بعدشواز (بروزن غماز) نام دارد و سه فرسخ تا عبدالله راه است . این قریه هم در دل دره ای افتاده . اما آنچه از دور هویداست و سز بر آسمان کشیده قلعه بزرگ و قدیم و خرابه آن است که بر تارك صخره ای بنا شده است و از دیدنیهای خاك یزد بشمار است . در ورودی قدیم قلعه از سنگ يك پارچه بزرگی است . قبرستان قدیمی آن با تخته سنگهایی که عمودی در خاك ، در بالا و پایین هر قبر ، فرو برده شده است نمائی و حالتی خاص دارد .

از شواز به شواز کهنه آمدیم که متروک است و جای زندگی مردم آنجا در قدیم در مغاره بوده است و هنوز آثارش برجاست . در قبرستانش سنگ قبایه های قرن هشتم دیده می شود . آبادی بعدی گیلیک Giliok نام دارد و در تنگنا یعنی گلوی کوه است . شاید نامش هم مأخوذ از دژ گلوه است . آنچه نظرمان را بخود کشید حسینیة کنونی آن است که مدور و مسقف به گنبدی است .

از گردنه ای کوتاه گذشتیم و به نصر آباد هستان (پیشکوه) رسیدیم . همانجا که سال گذشته آن را به تفصیل دیده بودیم و آنجا مزار عزالدین داود و امامزاده و مسجد دهکده دیدنی است . از همه مهمتر همانا مزار عزالدین داود است که نامش و کراماتش در کتب تاریخ یزد



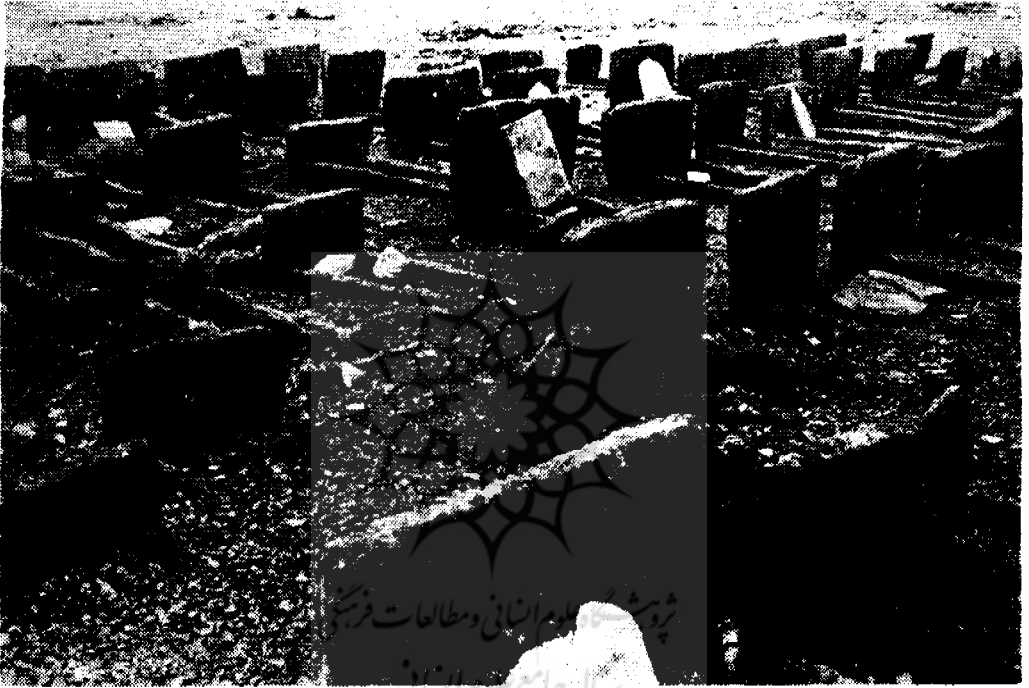
قلعه شواز



درستگی قلعه شواز

مندرج است . سنگ مزارش ظریف و به خطی خوش است .

از نصر آباد آهنگک ندوشن کردیم که شیر و ماستش معروف شهر یزد و دکترا سلامی ندوشن همقلممان میان ادبا و نویسندگان طهران مشهور است . ندوشن بیست فرسنگ از یزد دورست و سالی چندست که خشکی آنجا را از رونق انداخته و شیر و ماست در آنجا حکم کبریت احمر یافته است . از آثار قدیم آن دو در چوبی کنده کاری قرن نهم هجری و یک منبر چوبی مشبک و مخطوط به سوره ای از قرآن بخط کوفی از قرن ششم هجری قابل توجه است و فرض است که باستانشناسی آن را از حوادث مختلف بر کنار آورد و به موزه یزد نقل دهد .



قبرستان عمیب شواز

یزدموزه ندارد ولی سر - که این نوع آثار را جمع کنند آرام آرام موزه خواهد شد . لفظ موزه را هم اگر بتوان باید به « کنجینه آثار » تغییر داد . این فرنگی اگر معادل دارد مناسب ندارد که استعمال شود . پور حال باید این نوع نفاذ که عتیقه بران و کهنه خران می برند و می خرند ، توسط دولت جمع آوری و ثبت و ضبط شود .

راستی اینجایی مناسب نیست چند کلمه درباره جمع کردن مجلدات یا اوراق مصاحف و کتبی گفتگو بشود که در مسجدها و بندها و مقبره های شهرها پراکنده است و خروارها خواهد بود بنظر من باید اقدامی عاجل و عاقلانه کرد و این اوراق را که احیاناً در میان آنها از متون قدیم به دست خواهد آمد از نیش موربانه ربود و بررسی و بازبینی کرد تا آنچه به دردمی خورد به درستی تمام نگاهبانی شود در هر مسجدی از چنین اوراق و کتب بسیار دیدیم ...